



خرید آبرو و اعتبار بامیت در گور خفته!

■ از قدیم گفتند شتری است که مقابل منزل همگان می خوابد. عزرائیل بالاخره فرار است روزی در گوشه‌ای از این جهان هستی مأمور شود که جان ما را بگیرد و به خانه ابدی رهسپارمان کند. این شروع ماجرای است که خانواده داغ‌دیده و مصیبت زده با آن مواجه می‌شوند...

ساده و زیبا

مثل آیین‌های سنتی ما

■ قدیم‌ها وقتی عروسی می‌شد، چند شبانه‌روز در کوچه طبل و دهل زنان شادی می‌کردند. تالار و تشریفات آنچنانی نبود اما شادی مراسم در جای خودش و حتی بیشتر از حالا وجود داشت. میوه آنچنانی یا میوه‌آرایی نبود. حوض بود و نهایت سبب‌های سرخ و خیار و پرتقال که کنار ماهی‌ها می‌شدند...

طرح: حسین کشتکار | جوان

تجمل گرایی و رفتارهای افراطی در وقایع حیاتی و مماتی!

بدعت‌هایی که نه ارزش رفتگان دارد نه آرامش بازماندگان

مراسم ختم در گوشه‌های دنج لواسان بدون مزاحم!

هلو بیبی، تاتی پارتی، گودبای پمپرز و قضایای دیگر

نمایش لاکچری یک تولد باو پتترین مع در آوردی اروپایی!



دکتر طاهره همیز، استاد دانشگاه و مشاور امور تربیتی و خانواده:

میشم مهدیار، جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی:

از دواج‌های ساده و سنتی پایدارتر از وصلت‌های رؤیایی تجملاتی است



جشن‌های فرزندآوری خوب است اما به دور از تفاخر و تجمل

تشریفات حیات و وصال و ممات!

خصوصی‌ترین مسائل زندگی خود قائل نیست و همه چیز را باید به سماع و نظر دیگران برساند. مصداق این حریم گسیختگی تصمیم یک خانواده برای داشتن اجتماع بزرگ‌تری است که از همان ابتدا آن را با دیگران به اشتراک می‌گذارند و در نهایت به لحظه تولد نوزاد در بیمارستان می‌رسد!

وقتی کلیک تبلیغاتی دیزاین اتاق مسافر و نوزاد در بیمارستان را دیدم باور نمی‌کردم! فارغ از قیمت‌های نجومی و عجیب برای چند عدد بادکنک و تور و عروسک، از خود پرسیدم آیا اساساً فضای بیمارستان مناسب چنین کارهایی است؟! البته که این تنها قدم اول است. بیمارستان خصوصی، جشن انتخاب اسم، جشن به دنیا آمدن نوزاد، دیزاین اتاق، خرید سیسمونی با انواع اضافات غیرضروری از فلان برند خاص، جشن پایان شیردهی، جشن از بستن گرافتن، جشن پوشک گرفتن، جشن اسن از ختنه و... که تمامی ندارد. در این میان چه تعداد در خلا سیستم آموزشی برای تربیت و آموزش فرزندآوری، به خواندن کتاب و تلاش برای فرای بهتر فرزند خود فکر می‌کنند؟! متأسفانه پای تجملات حتی به مراسم خاکسپاری و محل تدفین اموات هم رسیده است. محل تدفین متوفی و خرید و فروش قبرهای میلیونی بارها گفته و منتشر شده است. اگر حرم و امامزاده باشد که چه بهتر، اگر نبود هم اشکالی ندارد مگر قطعات قدیمی بهشت زهرا را گرفتند میلیونی پول می‌دهند تا قبر قدیمی پیدا کنند. قطعات جدید کلاس ندارد اما قطعات قدیم کلاس دارد! اما هنوز هم هیچ کس جز چند متر کفن و تربت سیدالشهدا(ع) و در نهایت اعمال و کردار خود چیز دیگری را با خود به قبر و سرای آخرت نمی‌برد. مطلقاً با رسوم دیرینه، میت را شست‌وشو و غسل می‌دهند، به همان ترتیب قدیمی نمایت می‌خوانند و پای میت را راهی قبر می‌کنند. تا اینجا همه چیز ثابت است اما از آن به بعد ماجرا برای ما بستگان متوفی فرق می‌کند، در حالی که میت می‌ماند و اعمالش شروع سوالات تکبیر و منکر، بالای سر او عده‌ای منتظر هستند تا هر چه زودتر مراسم تمام شود و رهسپار تالار برای میل کردن ناهار شوند. اهمیت ناهار هم در زمان حیات متوفی برای او نبرده باشد!



دوستانه را اطراف خود داشته باشند تا به اصطلاح مجلس شادتر باشد. تشریفات به حدی رسیده که حالا دیگر دختر و پسر روز مراسم عروسی صرفاً ترجیح می‌دهند در کنار میهمان باشند و چند روز قبل و حتی چند هفته قبل عکاسی و فیلمبرداری را انجام می‌دهند و البته آن هم با لباسی که متفاوت از میهمانی اصلی است تا نمایش خود را شب عروسی در برابر دیدگان همه تمام کنند! از آتش بازی و بادکنک هلیومی رها کردن و پرند آزاد کردن از دست هم نباید گذشت و...
قدیم‌ها پدرها پشت در اتاق عمل می‌ماندند تا پرستار خبر دختری یا پسر بودن فرزند را بدهد و این عین غافلگیری بود، اما حالا برای نمایش در صفحات مجازی به رغم اطلاع از جنسیت نوزاد، مراسم خاص برگزار می‌کنند که به آن جشن تعیین جنسیت می‌گویند. بهمانند که گویی دیگر هیچ کس حریمی برای

همه چیز اتقدر رنگ تجمل به خود گرفته که معمولی بودن نقطه ضعف شده است. اگر کسی درگیر تجملات نباشد، مورد تمسخر قرار می‌گیرد و کسانی که کمی دهان بین باشند و نگران اظهار نظر بقیه، از ترس حرف دیگران که چسرا فلان کار را نکنند یا فلان مراسم را نکنند، ترجیح می‌دهند قید اصل را به خاطر حاشیه برند. اصل ماجرا می‌شود ازدواج و فرزندآوری، در حالی که همین اصل قربانی فریاتی چون تجملات شده است.
ما درگیر تشریفات شده‌ایم، در حالی که اصل را رها کرده‌ایم. ازدواج و تجمل‌هایش، ترحیم و تشریفاتش، تولد و لاکچری بازی‌هایش، طلاق و سوگواری‌اش با مصادیق مختلف خیلی‌ها را درگیر کرده است.
خودمان دانم‌ا می‌گوییم قدیم‌ها چقدر خوب بود، چقدر آرامش داشتیم، چقدر همه چیز ساده بود، در حالی که می‌دانیم دلیل این آرامش چه چیزی بود، اما باز هم خود را درگیر چیزهایی کرده‌ایم که آرامش آن موقتی و نتایج منفی آن بسیار است. این روزها رقابت در چشم و هم‌چشمی، مد و تجمل‌گرایی حسابی متغول مان کرده است. یکی از بارزترین این تجملات در مراسم ازدواج رسوخ کرده است. دیگر از سلامتی و صلابت مراسم‌های قدیم خبری نیست و معیارهای درست جای خود را به معیارهای غلط داده است. همه ما هم می‌دانیم یکی از مصادیق این تجمل در تبلیغات و نمایش‌های گویی‌هایی است که صبح تا شب در دستا هر کدام از ماست و پر واضح است هر آنچه دیده‌بند دل کند! بازار گل قدیمی تهران که بیشتر از این جای فروش گل و گیاه بود، هر هفته بیشتر از قبل درگیر مصادیق این تجمل می‌شود. افرادی که تلاش دارند کسب کنند و مردمی که با موج همراه می‌شوند. البته که ما منکر برخی مصادیقی که شگون مجلس شادی است نمی‌شویم. از قدیم خرید گل و شیرینی و خریدن حلقه و پارچه چادری رسم مراسم‌های ابتدایی آشنایی بود و همچنان نیز است، اما آنچه در این میان مهم است تشریفات اضافی است که کنار مراسم‌ها همراه می‌شود. جای رز، میخک و داودی را از کیده الستر و لیلیوم گرفته و کار به جایی رسیده که حتی برای چند ساعت تزئین ماشین عروس، تک شاخه گران قیمت اراکیده را کار می‌کنند. جای روبان‌های ساده قدیمی را روبان‌های پارچه‌ای و تورهای خارجی گرفته است. قبلاً لندت خرید قرآن برای دختر و پسر جوان بود، اما امروز قرآن را در باکس خاصی تزئین می‌کنند و لابه‌لای کله قند و چکش تزئین شده و کفش و کیف و لباس حمل می‌کنند!
از این مرحله که به‌گذریم به مراسم عقد و تشریفات خاص آن می‌رسیم که فرقی ندارد دختر و پسر چه چیزهایی را داشته یا نداشته باشند، بلکه مهم خرید کردن و نونوار شدن است. آقا داماد تا همین دیروز با داشته‌های دوران مجردی سر می‌کرد اما حالا قطعاً باید ملزومات تشریفاتی خاص را در چمدان برند داشته باشد. عروس خانم تا همین شب قبل بعد از چند دوره آموزش خودآرایی تمامی لوازم آرایش خود را کنار می‌گذارد و ولع خرید جدید دارد. کیف لوازم آرایش او با انواع مصادیق آرایشی که در نهایت هم میهمان میز آرایش و دکور می‌شود و عروس خانم باید برای همه مراسم‌ها راهی آرایشگاه شود. لباس‌هایی که به تن نرفته کوچک می‌شوند و البته بی‌آنکه دغدغه‌ای برای یادگیری مهارت زندگی احساس شود و دختر و پسر فکر کنند چگونه و از چه طریقی یا چالش‌های چند سال ابتدایی زندگی خود بر خورد کنند؟!
کاش ماجرا به همین جا ختم می‌شد و حلاوت رسیدن دختر و پسر جوان به مرثیه بالا آوردن قرض و بدهی چند صد میلیون و میلیاردی ختم نمی‌شد! عروسی که باید با دعای خیر بقیه برای عاقبت بخیری همراه باشد درگیر مصادیق دعوت از فلان خواننده و فلان از کستر شاد می‌شود جدیداً هم برخی یاد گرفتند و خبری از دعوت بزرگان فامیل نیست و ترجیح می‌دهند فقط حلقه

نیره ساری
اگر از ذهن نخود به آنچه روی می‌دهد نگاه کنیم حق با اوست. منطق او خطاب به کدبانو اینگونه است: مگر تو مرا خریدی؟ مگر تو مرا انتخاب نکردی؟ مگر من مطلوب و مورد پسند تو نبودم؟ پس چرا اینگونه با من رفتار می‌کنی؟ چرا مرا خوار و بیچاره می‌کنی؟ آن آتش را خاموش کن و مرا از تنگنا بیرون بکش.
نخود در قابلمه جوشان یاد چه می‌افتد؟ یاد روز گاری که در معرض نسیم‌های بهاری بوده است. روز گاری در دشت‌های فراخ و سرسبز، در یک محیط طبیعی می‌درد. از نگاه مولانا ما زیر بهمن عظیم رنج مدفون شدیم چون از رنج گریزان هستیم.
مثل این است که رنج ما از خامی است و چون نمی‌خواهیم چند روزی آتش پختگی را تاب بیاوریم بنابر این همه عمر ما در رنج می‌گذرد: «در سه روزه به بدین احوال‌ها / ماند مجنون در ترد سال‌ها»
مولانا برای تقریب به ذهن این معنا، حکایت لطیفی در مثنوی معنوی دارد. ماجرا به گفت‌وگوی نخود و بانوی آشپز اختصاص دارد. نخود در قابلمه‌ای در حال پخت است و از اینکه درون آتش قرار دارد ناراضی است و بی‌تابی می‌کند:
بنگر اندر نخودی در دیگ / چون / می‌جهد بالا / چون شد ز آتش / زبون / علت این جوشانیدن به خاطر این نیست که من تو را ناپسند می‌انگارم و تو را از خود می‌رانم، بلکه این جوشش‌ها و رنج و تنگنایی به خاطر آن است که این خامی‌ها از تو برود و تو ذوق و چاشنی بگیری و توانی با جان آدمی بیامیزی، یعنی از این مرحله نباتی خارج شوی و در پیوند با جان آدمی به آگاهی بالاتری برسی و با جان بیامیزی و اساساً اگر در آن بوستان‌های سبز و تر آب خوردی به خاطر این آتش بوده است.
در واقع نخودی که در دیگ پخته می‌شود اگر چه به یک معنا ویران می‌شود اما آن ویرانی از یک منظر بالاتر عین آبادانی است چون آن نخود در ارتباط با سفره غذای انسان به آگاهی و نور بدل می‌شود. تمثیل ارزشمند مولانا می‌خواهد ذهن ما را به این سمت هدایت کند که مصائب و بلاها در جهت خرد کردن حالت تصلب و سختی منیت، خودخواهی و اعدا در انسان است، مثل این است که خبری از سنگی فرود می‌آید و آن را می‌شکند و به واسطه آن شکست، سنگ را به خاک - محلل رویش و رشد - بدل می‌کند.

خودمائی

کارکرد مصائب در داستان نخود و کدبانو

ما معمولاً بنا به طبع خود در برابر جوشش بلاها و مصائب، دست به بی‌قراری و بی‌تابی می‌زنیم. این بی‌تابی و بی‌قراری یک انحراف شناختی است. در واقع ما بلاها، شکست‌ها و مصائب را نمی‌پذیریم تا به این واسطه از بلا بگریزیم. در حالی که بی‌قراری و بی‌تابی، ما را در چرخه رنج نگه می‌دارد. از نگاه مولانا ما زیر بهمن عظیم رنج مدفون شدیم چون از رنج گریزان هستیم.
مثل این است که رنج ما از خامی است و چون نمی‌خواهیم چند روزی آتش پختگی را تاب بیاوریم بنابر این همه عمر ما در رنج می‌گذرد: «در سه روزه به بدین احوال‌ها / ماند مجنون در ترد سال‌ها»
مولانا برای تقریب به ذهن این معنا، حکایت لطیفی در مثنوی معنوی دارد. ماجرا به گفت‌وگوی نخود و بانوی آشپز اختصاص دارد. نخود در قابلمه‌ای در حال پخت است و از اینکه درون آتش قرار دارد ناراضی است و بی‌تابی می‌کند:
بنگر اندر نخودی در دیگ / چون / می‌جهد بالا / چون شد ز آتش / زبون / علت این جوشانیدن به خاطر این نیست که من تو را ناپسند می‌انگارم و تو را از خود می‌رانم، بلکه این جوشش‌ها و رنج و تنگنایی به خاطر آن است که این خامی‌ها از تو برود و تو ذوق و چاشنی بگیری و توانی با جان آدمی بیامیزی، یعنی از این مرحله نباتی خارج شوی و در پیوند با جان آدمی به آگاهی بالاتری برسی و با جان بیامیزی و اساساً اگر در آن بوستان‌های سبز و تر آب خوردی به خاطر این آتش بوده است.
در واقع نخودی که در دیگ پخته می‌شود اگر چه به یک معنا ویران می‌شود اما آن ویرانی از یک منظر بالاتر عین آبادانی است چون آن نخود در ارتباط با سفره غذای انسان به آگاهی و نور بدل می‌شود. تمثیل ارزشمند مولانا می‌خواهد ذهن ما را به این سمت هدایت کند که مصائب و بلاها در جهت خرد کردن حالت تصلب و سختی منیت، خودخواهی و اعدا در انسان است، مثل این است که خبری از سنگی فرود می‌آید و آن را می‌شکند و به واسطه آن شکست، سنگ را به خاک - محلل رویش و رشد - بدل می‌کند.

حسن فرامرزی
مولانا برای تقریب به ذهن این معنا، حکایت لطیفی در مثنوی معنوی دارد. ماجرا به گفت‌وگوی نخود و بانوی آشپز اختصاص دارد. نخود در قابلمه‌ای در حال پخت است و از اینکه درون آتش قرار دارد ناراضی است و بی‌تابی می‌کند:
بنگر اندر نخودی در دیگ / چون / می‌جهد بالا / چون شد ز آتش / زبون / علت این جوشانیدن به خاطر این نیست که من تو را ناپسند می‌انگارم و تو را از خود می‌رانم، بلکه این جوشش‌ها و رنج و تنگنایی به خاطر آن است که این خامی‌ها از تو برود و تو ذوق و چاشنی بگیری و توانی با جان آدمی بیامیزی، یعنی از این مرحله نباتی خارج شوی و در پیوند با جان آدمی به آگاهی بالاتری برسی و با جان بیامیزی و اساساً اگر در آن بوستان‌های سبز و تر آب خوردی به خاطر این آتش بوده است.
در واقع نخودی که در دیگ پخته می‌شود اگر چه به یک معنا ویران می‌شود اما آن ویرانی از یک منظر بالاتر عین آبادانی است چون آن نخود در ارتباط با سفره غذای انسان به آگاهی و نور بدل می‌شود. تمثیل ارزشمند مولانا می‌خواهد ذهن ما را به این سمت هدایت کند که مصائب و بلاها در جهت خرد کردن حالت تصلب و سختی منیت، خودخواهی و اعدا در انسان است، مثل این است که خبری از سنگی فرود می‌آید و آن را می‌شکند و به واسطه آن شکست، سنگ را به خاک - محلل رویش و رشد - بدل می‌کند.